

مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارک که)

(۲)

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارک که (۲)

فاروق ایزدی نیا

اصطلاحی در لوح قناع

لوح مبارک قناع خطاب به حاجی محمد کریم خان کرمانی نازل شده. او به واژه "قناع" که در نامه یکی از احبّاء، به نام آقا محمد رضا قناد شیرازی¹، به او استفاده شده، ایراد گرفته که این واژه مخصوص نساء است و دیگر ابدأً به مفادّ نامه که جنبه تبلیغی داشته اعتنایی نکرده است. جمال قدم لوحی در جواب این شبهه او نازل فرموده اشتباهات او را مطرح فرموده و او را ملامت کرده‌اند. در این لوح مبارک بعضی اصطلاحات به کار رفته که به راحتی مفهوم آن معلوم نیست.

از جمله این اصطلاحات عبارتی است در این جمله، "كَمْ مِنْ بَيْتٍ أَرْتَفَعَ فِي الْعَشِيِّ فِيهِ الْقَهْقَهَةُ وَ شَدُوا الزَّرْقَاءَ وَ فِي الْإِشْرَاقِ نَحِيبُ الْبُكَاءِ." (مجموعه الواح، ص 75)

¹ سفینه عرفان، دفتر چهارم، صفحه 175. شرح حال او را حضرت عبدالبهاء در تذکرةالوفاء، صفحه

67-71 مرقوم داشته‌اند.



ORIGINAL

زرقاء در کتاب لغت (لاروس) به معنای "آسمان" و نیز به معنای "رنگ کبود" به کار رفته است. در فرهنگ المنجد به معنای "شراب" نیز ذکر شده است. لذا به معنای میگساری استفاده شده است. شدو در لغت به معنای شعری را با آواز خواندن است. در واقع این جمله به این معنی است: "چه بسا خانه‌هایی که شبانگاه در آنها آواز خنده و کف زدن و شادی و میگساری بلند بود و صبحگاهان فغان گریه در آن برخاست. (نگاه کنید به محاضرات، ج 1، ص 464 / اسرار الآثار خصوصی، ج 4، ص 63)

جمله دیگری که در لوح قناع با استفاده از واژه "زرقاء به کار رفته چنین است: "... كما يُضْرَبُ بزرقاء اليمامة في حدة البصر..." (اقتدارات، ص 193 / مجموعه الواح، ص 69)

حضرت بهاء الله بعضی افراد را که نامشان در ضرب المثل‌ها مطرح شده در اینجا ذکر می‌فرماید تا به زرقاء یمامه می‌رسند. جالب است که نام این زرقاء در لوح دیگری نیز آمده است. در آنجا می‌فرماید، "امانت از برای مدینه انسانیت به مثابه حصن است و از برای هیکل انسانی به مثابه عین. اگر نفسی از او محروم ماند در ساحت عرش نایبنا مذکور و مسطور است. اگرچه در حدت بصر مانند زرقاء یمامه باشد." (امر و خلق، ج 4، ص 138)

زرقاء در لغت به معنای "زن چشم آبی" است. نام زنی از قبیله یمامه بوده است. گویند او از قبیله جدیس ساکن یمامه در منطقه فسیحه و بسیار زیبا بوده است. قبیله جدیس و قبیله طسم از نوادگان حضرت نوح بودند که در حدود نجران و بحرین سکونت داشتند و بعد به یمامه رفتند که زمین حاصلخیز داشت. قوم جدیس به دست پادشاه یمن منقرض شدند. مُسَيْلَه کذاب نیز، که ادعای پیامبری داشت، اهل یمامه بود.

اما شهرت زرقا بدان جهت است که از مسافت‌های دور اشیاء را می‌دید و به این علت به حدت بصر معروف بوده است. درباره او گویند که آنچه را که در فاصله سه روز راه قرار داشته می‌دید است. اگرچه در افسانه‌ها و اشعار شعرا اغراق و مبالغه بسیار است. زیرا فردوسی نیز درباره حدت بصر رخس، اسب رستم، گوید:

به شب، مورچه بر پلاس سیاه بدیدی به چشم از دو فرسنگ راه

معمولاً از این قبیل ضرب المثل‌ها در آثار مبار که بسیار استفاده شده تا موضوع کاملاً مفهوم گردد.

موضوع دیگری که در لوح مبارک قناع مطرح شده داستان المقنع الکندی است. "أ ما سمعتَ ذَكَرَ المقنعَ و هو المعروف بالمقنع الکندی و هو محمد بن ظفر بن عمیر بن فرعان بن قیس بن اسود و كان من

المعروفين... انه أجملُ النَّاسُ وجهاً و أكلهم خلقاً و أعدلهم قواماً. فانظر في كتب القوم لتعرف و تكون من العارفين و كان اذا اسفر اللثام عن وجهه أصابته العين فيمرضُ لذا لا يمشي إلا مقنعا أي مغطياً وجهه كذلك ذُكر في كتب العرب العُرباء و الأدباء و الفصحاء. فانظر فيها لعل تكون من المطلعين و انه هو الذي يُضربُ به المثلُ في الجمال...". (مجموعه الواح، ص 68 / مضمون: آيا ذكر مقنّع را نشنیدی؛ او به مقنّع كندی معروف بود. او محمد پسر ظفر پسر عمیر پسر فرعان پسر قیس پسر اسود بود و شهرت داشت ... او سیمای بسیاری زیبایی داشت و خلقتش كامل بود. در كتابهای قوم بنگر تا بدانی. وقتی نقاب از چهره بر می داشت و سیمای زیبا می نمود، چشم می خورد و مریض می شد و بدین جهت بدون نقاب هرگز ظاهر نمی شد. اینگونه در كتب اعراب و ادیبان و شیوانویسان ذکر شده است. در آنها بنگر شاید مطلع شوی و او را به علت زیبایی چهره مثل می زدند.)

در سورة الملوک به صورت دیگری به او اشاره دارند: "أنتم اعظم حكمة أم الذي صنع القمر و كان أن يطلع من بئرٍ و يغرب في جبٍ أخرى و يستضيئ منه ثلاثة فراسخٍ من الأرض و محي الله آثاره و أرجعه إلى التراب و أنتم سمعتم نبأه أو حينئذ تسمعون." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 68 / مضمون: آيا از لحاظ حکمت شما بزرگ تری ای کسی که قمری ساخت که از چاهی بر می آمد و در چاه دیگر غروب می کرد و سه فرسخ از روی زمین را روشنی می بخشید و خداوند آثارش را محو کرد و او را به تراب باز گرداند و شما خبرش را شنیدید یا حالا می شنوید.)

این قضیه به "ماه نخشب" شهرت دارد. در فرهنگ دهخدا راجع به آن نوشته شده است:

"به معنی ماه مقنّع است که حکیم بن عطا به سحر و شعبده ساخته بود و نخشب نام شهری است در ترکستان (جنوب ازبکستان فعلی) که آن را قرشی می گویند. (برهان). ماهی که حکیم بن عطا، به سحر و شعبده از سیماب و دیگر اشیاء ساخته بود و آن ماه تا مدت دو ماه هر شب از چاهی که در پایین کوه سیام بود بر می آمد و تا چهار فرسنگ نورش می رسید و نخشب نام شهری است در ملک ماوراءالنهر، از نخشب تا سمرقند سه روز راه است و از آن چاه تا نخشب دو فرسنگ است."

در فرهنگ معین آمده است، "ماه نَخْشَب نام ساخته دست المَقْنَع است که آن را به عنوان معجزه خویش به مردم نشان می داد. این ماه به شکل جسمی درخشان و گرد بوده که همه شب از چاهی در نخشب بیرون می آمده است و مردم را شگفت زده می نموده. گفته شده که او با شگردی از طریق قرار دادن آینه های عصرها نور خورشید را بطوری بازتاب می داده که از دور به صورت قرص دومی از ماه

دیده می‌شده. المقتع از این ساخته برای کشاندن مردم به سوی خویش برای نبرد با المهدی خلیفه عباسی بهره می‌برد.

در ریحانة الادب راجع به نخشب آمده است، "از بلاد ماوراءالنهر و مابین جیحون و سمرقند و تاشکند در ۱۵۰ هزار گزی بخارا واقع است، شهری بزرگ و پرجمعیت است و دهات بسیاری دارد، و آن بزرگترین و معمورترین و زیباترین بلاد ماوراءالنهر است. نام دیگر آن نسف است و در این اواخر به قرشی معروف گشته به مناسبت نهر قرشی که از وسط آن می‌گذرد."

این که جمال قدم فرموده‌اند که خداوند آثارش را محو کرد و خودش را به خاک برگرداند اشارتی به عاقبت او است. جناب اشراق خاوری در شرح احوال او نوشته‌اند، "در زمان خلافت مهدی سوم خلیفه عباسی، شخصی معروف به مقنّع که همواره صورت خود را با روئید می‌پوشانید ظهور کرد و مدّعی نبوت شد و قری بساخت که از چاهی بیرون می‌آمد به نام چاه نخشب و مدّتی در فضا نورافشانی می‌کرد و سپس غروب می‌نمود و این قمر به «بدر مقنّع» و «ماه نخشب» و «ماه سیام» معروف است. کار مقنّع بالا گرفت. خلیفه لشگری به دفع او فرستاد. مقنّع چون خود را در چنگال مرگ بدید، ابتدا به بستگان خود شراب زهرآلود خورانیده همه را مقتول ساخت. آنگاه آتشی عظیم بیفروخت و جثّه‌های مقتولین را با جمیع اسباب و اثاث که در قلعه خود داشت در آتش افکند و آخر کار خود را هم در آتش افکند و برخی گویند که خود را در ظرفی پر از نفت افکند و تمام بدنش از هم متلاشی شد و فقط موهای سرش ماند. وقتی لشگر خلیفه رسیدند اثری از او نیافتند و یکی از کنیزکان مقنّع که قبلاً از تصمیم او آگاه شده بود و خود را مخفی ساخته، داستان مقنّع را برای مردم نقل کرد و واقعه مقنّع و وفاتش را در سال 162 و 163 هجری قمری نوشته‌اند." (محاضرات، ج 2، ص 607)

ظلمات ثلاث

در آثار جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء کراراً اصطلاح "ظلمات ثلاث" به کار رفته است. جمال مبارک در لوح تفسیر سوره نور اشارتی به این آیه قرآنی دارند بی آن که تفسیری بر آن بیان فرمایند، "اذا فکّر فی ما نزل من قبل فی الفرقان فی حکم ظلمات الثلاث لتقرّ بها عیناک و تصلّ الی غایة ما کان الناس فی طلبه یجحدون." (مائدة آسمانی، ج 4، ص 81 / مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 36، ص 238 / مضمون: پس در آنچه که در قرآن از قبل در باب تاریکی‌های سه گانه نازل شده فکر کن تا دید گانت به آن روشن گردد و به غایتی نائل گردی که مردمان در طلبش می‌کوشند.)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ایام جمیع انام در نهایت ظلام می‌گذرد؛ در ظلمات ثلاث، که در قرآن مذکور است، مستغرقند." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 8، ص 177) و در بیان دیگر مسطور، "و غَطَّتْ فِي ظَلَمَاتِ الثَّلَاثِ عَلَى الْعَقْلِ وَالنَّهْيِ." (همان، ج 4، ص 4 / مضمون: تاریکی‌های سه‌گانه عقل و درایت را پوشانده است)

این که معنای آن چیست و سه ظلمتی که بدان اشاره رفته کدامند و منشأ آن چیست مسلم کند و کاوی مختصر است.

اصطلاح "ظلمات ثلاث" بیان حق است که در سوره زمر، آیه 6، عزّ نزول یافته که می‌فرماید، "خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظَلَمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ. لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنْ تَصْرَفُونَ." (معنای تحت‌اللفظی آن این است که "آفرید شما را از نفسی واحد؛ پس برگردانید از آن جفتش را و فرو فرستاد برای شما از شتر و گاو و گوسفند هشت جفت؛ می‌آفریند شما را در شکم‌های مادرانتان خلقی بعد از خلقی دیگر در تاریکی‌های سه‌گانه. این است خدا پروردگار شما؛ مر او را پادشاهی است. نیست خدایی جز او. پس بجا برگردانده می‌شوید.)

در توضیح تاریکی‌های سه‌گانه بعضاً به ظاهر حکم کرده و این سه تاریکی را (1) تاریکی مَشِيمِه (بیرونی‌ترین پرده پوشاننده جنین که جفت از آن تشکیل می‌شود)؛ (2) تاریکی شکم مادر؛ و (3) تاریکی رحم می‌دانند.

حضرت اعلی هم در قیوم‌الاسماء اشاره‌ای دارند که، "... هو الَّذِي يَحْفَظُكُمْ فِي ظَلَمَاتِ ثَلَاثٍ وَيُخْرِجُكُمْ مِنْ بُطُونِ الْأُمَّهَاتِ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ." (سوره المسطر / مضمون: خداوند کسی است که شما را در ظلمات ثلاث حفظ کرده از بطن مادرانتان بیرون می‌آورد.)

اما بعضی آن را به داستان حضرت یونس مربوط می‌کنند که او را سه تاریکی پیش آمد: () تاریکی شب؛ (2) تاریکی شکم ماهی؛ (3) تاریکی قعر دریا. بعضی دیگر آن را به (1) کدورت طبع انسان؛ (2) تاریکی هوای نفسانی؛ (3) تاریکی خاصیت حیوانی تعبیر می‌کنند. گروهی به کدورات طول و عرض و عمق عالم سفلی تعبیر کرده‌اند.

تعبیر فوق مخالفین و موافقین دارد که هیچکدام فصل الخطاب محسوب نمی‌شود. لذا باید به هدایات مبین آیات رجوع کرد. حضرت عبدالبهاء تلویحاً و تصریحاً به این موضوع اشاره فرموده‌اند: "تالله الحق أن قبائل الملائة الأعلى یصلین علی الثابتین علی میثاق الله و ینصرن عباداً لا تأخذهم لومة لائم فی الرّسوخ علی عهدالله و انک أنت یا من ذاق حلاوة شهد الميثاق لاتردّ بصرک عن نور الإشراق. لعمرك أن شمس الحقيقة من ملکوت غیبا تبذل أنوارها و شعاعها علی کلّ الآفاق ولكنّ المحتجبون لفی حجابٍ حالک مظلم صیلم ظلمات ثلاث بعضها فوق بعضٍ و هم لایهتدون." (منتخباتی از مکاتیب، ج 6، ص 86 / مضمون: سوگند به خدا که گروه‌های ملاً اعلی درود می‌فرستند بر ثابتین بر میثاق و یاری می‌کنند بندگانی را که سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای در رسوخ بر عهد الهی آنها را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد و تو ای کسی که شیرینی شهد میثاق را چشیده‌ای دیده از نور اشراق باز مگیر. سوگند به جانت که خورشید حقیقت از ملکوت غیبش نور و شعاع خود را بر جمیع آفاق عرضه می‌دارد ولی کسانی که غافلند در حجاب تیره تاریک سیاه قرار دارند؛ ظلمات ثلاثی که بعضی بالاتر از دیگری هستند و آنها هدایت نمی‌شوند.)

در این بیان، حضرت عبدالبهاء تلویحاً به نقض میثاق به طور اعم اشارتی دارند که محتجبان از نور شمس میثاق در ظلمات ثلاث قرار دارند و هرگز هدایت نخواهند شد.

در بیان دیگر به طور اخصّ اما به اختصار اشارتی دارند که مقصود سقوط در درکات جهل و کوری است که ظلمت اندر ظلمت است: "فاعلم أنّ الرّوحَ الإنسانی إذا آنسَ من جانب الطّور ناراً و تعرض لنفحات الله، لها حکم الحیات و «لنحیینه حیاة طیبة» و انه فی النّشئة الأخری یتذکر ما ورد علیه فی النّشئة الأولى و «کشفنا عنک غطاءک بصرک الیوم حدید» و اما اذا کان ساقطاً فی اسفل درکات الجهل و العمی لا یکاد ان یدرک شیئاً بل هو خائض فی ظلمات ثلاث." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج 6، فقره 448 / مضمون: پس بدان که روح انسانی موقعی که آتش را از جانب طور مشاهده کرد و برای نفحات الهی به سوی آن رفت، برای او حکم حیات را داشت. "او را به حیاتی پاک زندگی بخشیم." و این در حیات بعد است که متذکر می‌شود بر آنچه که بر او وارد شده در زندگی اول و "ما پرده از پیش چشم تو برداشتیم و اکنون دیده تو تیزبین است." ولی وقتی در پایین‌ترین درجات نادانی و کوری سقوط کند هیچ چیز را درک نمی‌کند بلکه در ظلمات ثلاث فرو رفته است. / عبارت "لنحیینه... آیه 97 از سوره نحل است / عبارت "کشفنا... آیه 22 از سوره قرآنی قاف است)

در بیان دیگر با صراحت بیشتری می‌فرمایند که این سه تاریکی چه هستند. در واقع جهل و طغیان، و به عبارت دیگر نادانی و استکبار، و سومی نفس و هوی است. می‌فرمایند، "اقالیم عالم و مدُن و قُری در شرق و غرب محاط به ظلمات جهل و طغیان، ظلمت نادانی، ظلمت استکبار، ظلمت نفس و هوی اجتماع نموده ظلمات ثلاث بعضها فوق بعض تشکیل کرده، حیران و سرگردان و غریق دریای غفلت و نسیانند مگر شهری که در آن نور هدایت درخشیده و بدرقه عنایت رسیده و آیات توحید ترتیل گشته؛ آن شهرها نورانی شوند؛ حتی اگر دهکده‌ای به این فیض عظمی موفق گردد، مدینه کبری شود." (همان، ص 395)

در بیانی دیگر اینگونه توضیح می‌فرمایند، "ایام جمیع انام در نهایت ظلام می‌گذرد در ظلمات ثلاث، که در قرآن مذکور است، مستغرقند. لا یعلمون المبدأ و لا المنتهی و لا یطّلعون بحقائق الأشياء و العاقبة یرجعون الی الحفرة الظلماء و الدركات السفلی. قد خسروا الحیوة الدنیاء و حرموا من النشئة الأخری فیا أسفا لهم من هذه الغفلة العمیاء." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 8، ص 177 / مضمون عبارات عربی: آغاز و انجام را آگاه نیستند و حقائق اشیاء را ندانند و عاقبت به گودال تاریک و اعماق جهنم بازگردند. زندگی دنیا را ببازند و از زندگی دیگر محروم گردند. پس افسوس بر آنها از این غفلت جهالت و نادانی.)

به این ترتیب مشخص می‌شود که مقصود از ظلمات ثلاث تاریکی‌های جهالت، استکبار و نفس اماره است. تاریکی نفس اماره سبب انهماک شخص در تاریکی‌های دیگر نیز می‌شود و این که بعضی از آنها فوق بعضی دیگر است.

اما، خروج از این ظلمت میسر است. زیرا با ایمان به مظهر ظهور الهی می‌توان به نور راه یافت. بنا به آیه 257 از سوره بقره که می‌فرماید، "اللَّهُ وَیُّ الذِّینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الذِّینَ کَفَرُوا أَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیہَا خَالِدُونَ"، خداوند دوست کسانی است که ایمان می‌آورند و آنها را از تاریکی‌ها رهانیده به نور می‌رساند و کسانی که شیطان دوست آنها است از نور خارج شده در تاریکی در می‌آیند. آنها اصحاب نار هستند و جاودانه در آن می‌مانند.

ولی ایمان فضل الهی است زیرا در آیه 16 از سوره مائده بعد از آن که می‌فرماید که نور و کتاب مبین از سوی خداوند رب العالمین می‌رسد، تصریح می‌کند که، "یَهْدِی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یَهْدِیهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ"؛ به این معنی که خداوند به واسطه

آیات نازله از سماء فضل خود کسانی را که در راه رضای او قدم بر می‌دارند به صلح و سلامت هدایت می‌فرماید و به اذن خود آنها را از تاریکی به روشنایی رهنمون می‌سازد و به راه راست هدایت می‌کند.

حضرت عبدالبهاء در معنای "نور علی نور" می‌فرمایند، "فیض هدایت مانند شمع است که در زجاجة علم و حکمت روشن است و آن زجاجة علم و حکمت در مشکوة قلب انسانی است. دهن آن سراج نورانی از اثمار شجرة مبارکه است و به درجه‌ای آن دهن لطیف است که بی آتش برافروزد. قوت نور و صفوت زجاج و لطافت مشکاة چون جمع گردد، نور علی نور شود." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، ص 38)

اما فصل الخطاب در این مقام بیان جمال مبارک است که می‌فرمایند خروج از ظلمات و ورود به نور، نه نوری است که شب در پی داشته باشد؛ بلکه نوری دائمی و ابدی است که دیگر ظلمت در آن راه نداشته باشد و آن نور ملکوت است:

"شب است، اما آفتاب روشن و پیدا و نور ظاهر و هویدا. سبحان الله هر آیتی از آیاتش کتابی است مبین و دقتی است عظیم. قدر روز به شب ظاهر و مقامش به ظلمت آن باهر. بر مقام سراج، شب ناطق و مدلل و بر مقام روز نفس روز مبین و مشعر. ولکن شب مقابل روز و روز مقابل شب، هر دو محدود. روزی می‌طلبیم که از پی شب ندارد و از انوار وجه محبوب روشن و منیر است، نه از نور آفتاب و ماه. این روز عالم ملکوت است، بلکه عالم جبروت و فوق آن. بلکه مقدس از هر سه...". (یادنامه مصباح منیر، ص 4-473)

عدد هشت مذکور در قرآن کریم

در بعضی از آثار مبارکه به عبارت "وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً" اشاره شده است. در واقع اصل قضیه به آیه 17 از سوره حاقه قرآن کریم مربوط می‌شود که در آن می‌فرماید، "وَ الْمَلِكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً." (مضمون: فرشتگان بر کتاره‌ها ایستاده باشند و عرش پروردگارت را در آن روز هشت [نفر] بر فراز خود حمل می‌کنند.)

اما شواهد نشان می‌دهد که مقصود از ثمانیة (8) تعداد نفرات یا ملائکه نیست. بلکه هشت حامل رقم نه یعنی اسم اعظم است. حضرت عبدالبهاء در تبیین آیه فوق می‌فرمایند، "اما الآیه المبارکه و یحمل عرش ربک یومئذ ثمانیة؛ اعلم ان الثمانیة حاملة للتسعة و هذه اشارة الى ان عدد الاسم الأعظم المقدس

تسعة لأنها جالسة على الثمانية الحاملة لعرشها." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 2، ص 135 / مضمون: و اما آیه مبارکه "و حمل می کند هشت در این روز عرش پروردگارت را" بدان که هشت حامل نه است و این اشاره به آن است که عدد اسم اعظم مقدس نه است زیرا بر هشت که حامل عرش آن است، جالس گشته است.)

جناب ابوالفضائل در شرح آیه فوق مرقوم داشته اند، "مثلاً اگر اهل ایمان در تفسیر آیه مبارکه "و يحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية" بگویند مقصود از عرش، قلب مقدس صاحب امر است و تعبیر از ثمانیه اشاره به این که در یوم دین انوار فائضه از عرش رب العالمین نسبت به سائر انبیاء و مرسلین بالمضاعف ظاهر گردد و به عبارت أوضح قوای شارع اعظم ضعیف قوای رسول اکرم باشد؛ زیرا که انبیاء و مرسلین قوای اربعه تنزیل وحی و تبلیغ ندا و رزق عباد و قهر و اماتة اهل عناد را که لازال اعراش ظهور به آن مؤید و منصور بوده اند به حمله عرش و ملائکه اربعه تعبیر فرموده اند و استعاره لفظ ثمانیه را مُشعر به ظهور موعود به ضعیف قوای سایر انبیاء و مرسلین مقرر داشته اند." (فرائد، طبع آلمانی، ص 303)

جمال مبارک در کتاب بدیع اشارتی دیگر به عدد هشت به نقل از حضرت ربّ اعلی دارند که، "هنالك يحمل عرش الله ملائكة العما في الأنفس الثمان و قد كان الحكم في أم الكتاب مشهودا." (کتاب بدیع، ص 224) بعد در توضیح می فرمایند، "بعد که می فرماید حمل می نماید عرش پروردگار را ملائکه عما در انفس ثمانیه؛ همان برهانی است واضح که اهل بیان موقن به این ظهور نشوند الا قلیل؛ چنانچه به ثمانیه ذکر فرموده. چه که در اول هر ظهور چنین بوده تخصیص به این ظهور نداشته و ندارد. و مقصود از عرش در این مقام امرالله بوده و خواهد بود و کلمة الله بوده و خواهد بود و اول ما یتفوه به لسان الله بوده و خواهد بود و آن کلهای است که به فزع آیند از او کلّ من فی السموات و الأرض و منصعق شوند کلّ من فی جبروت الأمر و الخلق و آن کلهای است که به ثقل اکبر نامیده شده در الواح الله." (ص 225)

ملاحظه می شود که مقصود از کلمة الله که ظهورش سبب انصعاق سگان هر دو عالم امر و خلق است، جز اول من خلق الله، بهاء الله، قلم اعلی، مشیت اولیه، کنز اخفی، نتواند بود.

به هر تقدیر، این حاملان عرش باید آنقدر مهم باشند که حضرت بهاء الله خداوند را به آنها قسم می دهند که ابواب برکت بر احبّاء مفتوح گردد، "یا ربّ الجنود و اله الوجود اسألك بحملة عرشك و ارتفاع سماء عنایتك بأن تنزل من سحاب فضلك بركة علی احبائک." (یادنامه مصباح منیر، ص 305 / ای

پروردگار لشکریان و ای خدای جهان هستی تو را سوگند می‌دهم به حاملان عرش و بلندی آسمان
عنایتت که از ابر فضل خویش برکت را بر احبایت نازل کنی.

ضیق ارض مذکور در الواح مبارکه وصایا

در الواح مبارکه وصایا عبارتی ذکر شده به این صورت، "فَقَدَّ ضَاقَتَ عَلَيَّ الْأَرْضُ بِرَحْبِهَا" (ایام تسعه،
ص 481) یعنی زمین علیرغم تمام وسعتش بر من تنگ شده است. این عبارات قبلاً در مناجات مفصل
دیگری عرّ نزول یافته که در ایام تسعه، صفحات 515 الی 517 درج است.

عبارت "ضاقَت الأرض علی برحبها" در لوح مبارک هزاریتی، خطاب به جلیل خوبی، نیز طی مناجاتی
حاکی از شدت بلایای وارده بر آن طلعت اطهر ذکر شده است. (منتخباتی از مکاتیب، ج 4، ص
281)

نقض جلیل خوبی، از اتباع جمال بروجردی، اوائل دوران قیادت حضرت عبدالبهاء کشف شد و این
لوح توسط جناب محمود زرقانی برای وی برده و خوانده شد و سپس، طبق هدایت مبارک، بدون آن
که اجازه استنساخ داشته باشد، برگردانده شد.

مقصود این است که این تنگی این جهان برای حضرت عبدالبهاء اختصاص به اواخر ایام حیات
نداشت. بلکه از آغاز، در اثر شدت تیره‌های شبها و بلاهایی که از هر سو به طرف آن طلعت اطهر
پرتاب می‌شد، عرصه بر ایشان تنگ گردید.

این تنگی مربوط به خانه دل است؛ مربوط به یأس از رجوع ناقضین است؛ مربوط به کثرت احزان
مستولی بر قلب لطیف پاک ایشان است. در مناجاتی می‌فرمایند، "ای خدا رحمی فرما و این جان پزمرده
مرا آزادی عطا فرما و به زودی در آستان خاصانت حاضر کن. قسم به جمالت که خانه دل به شدتی
تنگ و مغموم است که دل کلوخ و سنگ پر خون است. از جمیع جهات بحر احزان است که پر موج
است و ناله و فغان است که متواصل به اوج است. تعجیل فرما نه تأجیل تا این روح به تنگ آمده از
تن، از ظلمات مهلکه امکان و عسرت و فرقت و حرقت نجات یافته در آستان مقدّست توجه نماید و در
سایه الطاف دوستانت مقرّر گزیند." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 7، ص 74)

این ضیق (یا تنگی) مربوط به غیر قابل تحمل شدن این جهان است. هر جا که حضرت عبدالبهاء به
بلاهای وارده بر ایشان اشاره می‌کنند، این بیان را به صورتی به کار می‌برند. مثلاً به این بیان توجه

فرماید، "أرْحَمَنِي بِفَضْلِكَ وَجُودِكَ يَا ذَا الْأَمْثَالِ الْعَالِيَا وَرِيْحَنِي عَنْ كُلِّ كَرْبَةٍ وَبَلَاءٍ وَأُرْحَمَنِي بِبِنْدَاءِ الرَّجُوعِ إِلَى جِوَارِ رَحْمَتِكَ الْكُبْرَى وَأَرْفَعَنِي إِلَيْكَ لِأَنَّ الْأَرْضَ ضَاقَتْ عَلَيَّ وَالْحَيَاةَ مَرِيرَةً لَدَيَّ وَالْآلَامَ تَمُوجُ كَالْبُحُورِ وَالْأَحْزَانَ تَهْجُمُ هَجُومَ الطَّيُورِ عَلَى الْحَبِّ الْمُنْتَوْرَةِ." (بشارة التور، ص 109 / مكاتيب عبدالبهاء، ج 1، ص 207 / مضمون: به فضل و جود خود بر من رحم فرما ای دارای مثال‌های بلندمرتبه و مرا از هر غم و بلا راحتی بخش و به ندای رجوع به جوار رحمت کبرایت آسودگی عنایت فرما و مرا به سوی خود بالا ببر زیرا ارض بر من تنگ شده و زندگی نزد من تلخی گرفته است و دردها مانند دریا موج می‌زند و احزان مانند هجوم پرندگان بر دانه‌های پاشیده شده، مهاجم است.)

باز هم در مناجات دیگری که به ذکر بلا یا اختصاص یافته از عبارت "ای ربّ ضاقت علیّ الأرض من کلّ الجهات" استفاده کرده و در سطور بعدی به این نکته اشاره دارند که هیچ ملجأ و گریزگاهی ندارند: "لیس لی ملجأً إِلَّا کَهْفَ عِنَايَتِكَ وَ لَيْسَ لِي مَهْرَبٌ إِلَّا جِوَارَ رَحْمَتِكَ." (آیات بینات، ص 338 / مضمون: از برای من پناهی جز پناهگاه عنایات تو و گریزگاهی جز جوار رحمت تو وجود ندارد.)

در مناجات دیگری (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 8-267) از بلا یای وارده به طلعت اطهر به خداوند شکایت می‌برند و با این بیان که "ای ربّ ضاقت علیّ الأرض برحبها و اشتدّت علیّ الأزمّة بأسرها" (مضمون: ای پروردگار من، زمین علی‌رغم گستردگی‌اش برایم تنگ شده و سختی‌ها تماماً برایم شدت گرفته است) هیچ جای امنی برایشان باقی نمانده است: "فَلَمْ يَبْقَ لِي مِنْ مَوْطِنٍ آمِنٍ؛ يَكُونُ الْكَهْفُ لِي الْأَوْقَى" (برایم موطن امنی باقی نمانده و حفاظ من غار است). بعد تقاضا دارند، "فَارْفَعْنِي إِلَيْكَ يَا رَبِّي الْأَبْهَى وَأَدْخِلْنِي فِي جِوَارِ رَحْمَتِكَ الْكُبْرَى." (پس مرا به سوی خود بالا ببر ای پروردگار ابهای من و مرا در جوار رحمت کبرایت وارد کن.)

البته این اصطلاح در قرآن نیز ذکر و در سوره توبه در دو آیه نازل شده است. در آنجا خداوند به مؤمنین می‌فرماید که وقتی دشمنان از هر سو مؤمنین را احاطه کردند "زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد"، یعنی هیچ جایی نداشتند که روی آورند مگر آن که خداوند آنها را پناه دهد. در آیه 25 آمده است، "لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَيْتُمْ مُدْبِرِينَ." (مضمون: به راستی خداوند شما را در موارد بسیار و نیز در جنگ حنین یاری کرده است؛ آنگاه که کثرتتان شما را شاد و شگفت‌زده کرد ولی هیچ سودی به حال شما نداشت و زمین با همه گستردگی‌اش بر شما تنگ آمد؛ آنگاه از دشمنان روی برتافتید.) توضیح

آن که غزوه حنین غزوه بیست و ششم است که در سال هشتم هجری، یعنی 630 میلادی، در گرفت. حنین وادی عمیق و پر از نخل است که در فاصله یک روزه از مکه، بر سر راه طائف، قرار دارد. مسلمین در این جنگ غافلگیر شدند ولی بعداً به خود آمدند و با یورش به دشمن بر آنها غالب آمدند.

در آیه 118 همان سوره درباره سه تن از انصار که در یکی از غزوات از بقیه باز ماندند و تنها شدند و در آن حالت زمین، علیرغم وسعتش، بر آنها تنگ شد، یعنی مفری نداشتند و لهذا دلتنگ شدند و دریافتند که جز خداوند ملجأ و مهربی ندارند سخن گفته شده است: "وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِقُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ." (مضمون: و نیز بر سه تنی که [از پیوستن به مجاهدان تبوک] پس مانده شدند تا آنگاه که عرصه زمین با آن که گسترده است بر آنان تنگ آمد و تنگدل شدند و دانستند که پناهی از خداوند جز به او نیست. سپس به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند که بی گمان خداوند توبه پذیر مهربان است.)

البته در آثار جمال مبارک هم این اصطلاح مشاهده شده است. وقتی در جواهرالأسرار شرح بلایای آورده بر حضرت رسول اکرم را بیان می فرمایند، همین عبارت را به کار می برند که اوج بلایای وارد بر مظاهر احدیه است: "حين الذي أقامه الله على أمره وأظهره على مقام نفسه كيف هجموا عليه العباد و اعترضوا به و حاججوا معه و كلما مشى قدامهم في المعابر و الأسواق استهزؤوا به و حرّكوا عليه رؤسهم و سخروا به و في كل حين أرادوا قتله بحيث ضاقت عليه الأرض بأوسعها و حارت في أمره سكان ملاء الأعلى..." (آثار قلم اعلی، طبع کانادا، ج 2، ص 250 / مضمون: هنگامه که خداوند او را بر امرش برخیزاند و به مقام نفس خویش ظاهر فرمود چگونه بندگان بر او هجوم آوردند و به او معترض شدند و با او احتجاج کردند و هر زمان که پیش روی آنها در معابر و بازار راه می رفت او را ریشخند می کردند و سر به سویش تکان می دادند و مسخره می کردند و همواره در صدد قتل حضرتش بر آمدند به طوری که زمین با همه گستردگی بر او تنگ شد و ساکنان ملاء اعلی در امر او متحیر ماندند.)

در جلد اول آثار قلم اعلی، لوح شماره 72، مجدد درباره بلاهای آورده بر حضرت رسول اکرم همان اصطلاح را به کار می برند و آن را اوج بلیات ایشان و نبودن هیچ ملجأ و پناهی جز ذات الهی بیان می کنند، "انظروا ثم اذكروا ایام التي فيها أشرقت شمس الحجاز من افق مشية ربكم المختار أعرض عنه العلماء و اعترض عليه الأدباء إلى أن ضاقت الأرض على الذي به أضائت الآفاق..." (ص 291 / مضمون: بنگرید و به یاد آورید روزهایی را که خورشید حجاز از افق اراده الهی اشراق فرمود؛ علما از او

روی برگردانند و ادبا اعتراض کردند تا آن که زمین از برای کسی که آفاق از نور او روشنایی می‌گرفت، تنگ شده.)

همانطور که ملاحظه می‌شود، "ضیق ارض" اوج بلاهای وارده است لاغیر و این شدت بلایا در حدی است که آن مظاهر احدیه طلب رجوع به عالم بالا و پناه گرفتن در ظلّ ذات الهی می‌نمایند.

ملاحظه کنید که جمال مبارک همین اصطلاح را در مورد حضرت مسیح به کار می‌برند و این بسیط غبرا را آنقدر برای حضرتش تنگ می‌دانند که خداوند ایشان را به آسمان می‌برد. طلعت ابهی خطاب به سلطان ایران می‌فرمایند، "در عیسی بن مریم ملاحظه فرمایند؛ بعد از ظهور آن مظهر رحمن جمیع علما آن ساذج ایمان را به کفر و طغیان نسبت داده‌اند تا بالاخره به اجازه حناس [حنّان] که اعظم علمای آن عصر بود و همچنین قیافا که افضی القضاة بود بر آن حضرت وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش نجل و عاجز است. ضاقت علیه الأرض بوسعتها الی أن عرّجهُ اللهُ الی السّماء."

این تنگی ارض، یعنی اوج بلایا، منحصر به مظاهر مقدّسه نیست. بلکه برای اصفیاء و احبّاء نیز که مبتلا به بلاها می‌شوند صادق است. در لوحی از قلم میثاق نازل، "رَبِّ رَبِّ اشْتَدَّتْ الْأِزْمَةُ عَلَى الْأَحْبَاءِ فِي سَائِرِ الْأَنْحَاءِ وَ ضَاقَتِ الْأَرْضُ بِمَا رَحِبَتْ عَلَى الْأَصْفِيَاءِ فَانْتَهَبْتَ أَمْوَالَهُمْ وَ انْتَزَعْتَ أَرْوَاحَهُمْ وَ اقْتَلَعْتَ اشْجَارَهُمْ وَ يُتَمَّتْ أَطْفَالُهُمْ وَ أَيْمَتُ نِسَائِهِمْ وَ خَوَّتْ آيَاتُهُمْ." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 6، ص 66 / مضمون: ای پروردگار من، سختی‌ها بر احبّاء در سایر جاها شدت گرفت و زمین با همه وسعتش بر برگزیدگان تنگ شد؛ اموالشان تباہ گشت و ارواحشان از ابدان جدا شد؛ درختانشان از ریشه در آمد و اطفالشان یتیم گشتند و زنانشان بیوه شدند و خانه‌هایشان غارت شد.)

شاخه یا غصن مذکور در بشارت زکریا و اشعیا

در کتاب عهد عتیق، کتاب زکریا، آیات 12 و 13، چنین مذکور: "اینک مردی که به شاخه مسمی است و از مکان خود خواهد روید و هیکل خداوند را بنا خواهد نمود..."

حضرت عبدالبهاء در اشارتی به میرزا آقاجان، در بیانات شفاهیه، می‌فرمایند، "آخرالامر یک روز درب دکان نجاری بودم؛ آمد و گفت ناقضین می‌گویند که مقام اعلی را نمی‌گذارند شما درست کنید. ولی من گفته‌ام درست می‌شود. برای این که در تورات مذکور است که غصن‌الله بیت را بنا خواهد کرد. هیچ جواب ندادم و ابدأ اعتنا نکردم." (اسرار الآثار خصوصی، ج 3، ص 195)

جناب ابوالفضائل (فرائد، ص 270) نیز همین برداشت را داشته و مرقوم داشته‌اند: "در کتاب اشعیای نبی در اصحاح یازدهم در اخبار از ظهور مسیح فرموده، «يُخْرِجُ قَضِيبٌ مِنْ جِزْعِ يَسَايَ وَ يَنْبِتُ غَصْنَ مِنْ اَصُولِهِ...» یعنی و نهالی از تنهٔ یسای (پدر حضرت داود) بر آمده شاخه‌ای از ریشه‌هایش قد خواهد کشید و روح خداوند، که روح حکمت و فطانت و روح مشورت و قوت و روح علم و خشیت از خداوند است، بر آن خواهد آرمید و مقصود از لفظ «جزع یسای» در این مقام ارض داود است. یعنی اراضی مقدسه که مغرس شجرهٔ طیبه است و منبت همایون غصن سدرهٔ مبارکه و در اصحاح ششم از کتاب زکریای نبی می‌فرماید، «و کلمة قائلاً...» یعنی و به او بگو که ربّ الجیوش چنین می‌فرماید که اینک شخصی که اسمش غصن است و از مکانش خواهد روید و هیکل خداوند را بنا خواهد فرمود؛ و در آیهٔ اول اصحاح چهارم کتاب اشعیای نبی می‌فرماید، «فی ذلک الیوم یكون غصنُ الربِّ بهاءً و مجداً» و مقصود این است که حقّ جلّ جلاله از مرکز میثاق قوم اخبار نموده و لفظ غصن را استعاره بر فرع منشعب از اصل قدیم اطلاق فرموده. یعنی در یوم موعود همایون غصن شجرهٔ طیبه بروید و برومند شاخ سدرهٔ منتهی قد برافرازد و انوار مجدت و عزّت الهیه از وجه منیرش مُشرق گردد و هیکل ربّ، یعنی بیت دیانت الهیه، را مشید و معمور فرماید تا نور توحید حقیقی از جمیع آفاق مُشرق شود و ظلمت کفر و شرک و نقض و نکث یکسره زائل و باطل آید.

امّا، حضرت ولی امرالله در بیانات شفاهیه می‌فرمایند، "در کتاب اشعیای مذکور است، آنچه انبیای بنی اسرائیل وعده داده‌اند در این دور تحقّق خواهد یافت. رجوع به کتاب مفاوضات کنید. می‌فرمایند غصن بی‌همال است. مقصود جمال مبارک است. غصن که در کتاب اشعیای مذکور است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند در کلّ این غصن جمال مبارک هستند. جمال مبارک در بعضی موارد غصن، در بعضی موارد فرع، و در بعضی سدره هستند. اگر می‌فرمایند غصن هستند، یعنی غصن سدرهٔ الهیه. احباء باید این نکات را ملتفت باشند. مخصوصاً به مبلغین گفته شود که به مبشّرین [مبلغین مسیحی] بگویند که این غصن که در کتاب اشعیای است مقصود جمال مبارک است. بعضی گمان کرده‌اند که مقصود از غصن حضرت عبدالبهاء و هیکل، مقام اعلی است. این بشارت راجع به حضرت بهاءالله است. مقام اعلی را جمال مبارک ساختند. بله مقصود لوح هیکل است که می‌فرمایند هیکل موعود ظاهر شد. بعد از نزول و صدور لوح هیکل در الواح مبارک صریحاً ذکر شده؛ می‌فرمایند ید اقتدار این هیکل را بنا کرد؛ این هیکلی نیست که از طین باشد، آیا کدام بهتر است؟ از این معلوم است که تحقّق جمال مبارک کتاب هیکل است. در الواحی که در بغداد نازل شده ذکر غصن می‌فرمایند؛ بعضی راجع به حضرت عبدالبهاء و بعضی راجع به نفس مبارک است. اشتباه نشود، کلام مبلغین باید مطابق بیانات صریحهٔ جمال مبارک باشد و الاً اعدا این اعتراض را می‌کنند، علی‌الخصوص مبشّرین؛ می‌گویند بهائیان

بسیار غلو کرده‌اند. این فصل کتاب مفاوضات را احبّاء به دقت تام ملاحظه کنند؛ وعده به جمال مبارک است. وعده اشعیا وعده ظهور مبارک است." (وحید رأفتی، فاران حبّ، صفحات 2-491) این موضوع در کتاب قرن بدیع نیز ذکر شده که در سطور ذیل ملاحظه می‌فرمایید.

حضرت ولی امرالله در قرن بدیع (ص 209) درباره جمال مبارک می‌فرماید، "حضرت داود در مزامیرش این ظهور اعظم را «ربّ الجنود» و «سلطان جلال» می‌خواند؛ حکّی او را «مقصود امم و محبوب عالم» می‌نامد. زکریّا او را به اسم «غصن» که «از مکانش خواهد روید و هیکل خدا را بنا خواهد فرمود» تسمیه می‌نماید."

عبارت "مَنْ يَنْقَى الْقَمْحَ وَالشَّعِيرَ" در کتاب اقدس

یکی از رویدادهای بسیار جالب و جاذب امر مبارک راجع به همین آیه مبارکه است که در بند 166 کتاب اقدس می‌فرماید، "أذْكُرُوا الشَّيْخَ الَّذِي سُمِّيَ بِمُحَمَّدٍ قَبْلَ حَسَنِ وَكَانَ مِنْ أَعْلَمِ الْعُلَمَاءِ فِي عَصْرِهِ لَمَّا ظَهَرَ الْحَقُّ أَعْرَضَ عَنْهُ هُوَ وَامْتَالَهُ وَأَقْبَلَ إِلَى اللَّهِ مَنْ يَنْقَى الْقَمْحَ وَالشَّعِيرَةَ." و در ادامه درباره شیخ می‌فرماید، "و كان يكتب على زعمه احكام الله في الليل والنهار ولما أتى المختار ما نفعه حرف منها؛ لو نفعه لم يعرض عن وجهه به أنارت وجوه المقرّبين."

مضمون کلام مبارک به فارسی چنین است: یاد آور شیخی را که به محمدحسن مسمی و از دانشمندترین علما در زمان خودش بود. وقتی حق ظاهر شد او و امثالش از حق روی برگردانیدند و کسی که به پاک کردن گندم و جو اشتغال داشت اقبال فرمود. [در حق شیخ می‌فرماید] او به خیال خود شب و روز احکام الهی را می‌نگاشت و وقتی خداوند مختار ظهور فرمود حرفی از آن همه به او سودی نرساند. چه که اگر سود می‌رساند از وجهی که که وجوه مقرّبین از آن نورانی گشت روی برمی‌گرداند.

شیخ محمدحسن نجفی، که به علت نوشتن کتاب "جواهرالکلام" معروف به صاحب جواهر است. او فرزند شیخ باقر ابن شیخ عبدالرحیم اصفهانی است. شیخ محمدحسن نجفی از علمای معروف و فقهاء امامیه بوده و کتاب جواهرالکلام را در شرح "شرایع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام" تألیف محقق حلی در شش جلد نوشته است. او در سال 1266 هـ ق در نجف درگذشت. (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 3، ص 206)

جمال قدم بیانی را از حضرت اعلیٰ خطاب به شیخ محمدحسن نجفی نقل می‌فرمایند که حاکی از عظمت مقام طلعت اعلیٰ است: "نقطهٔ اولیٰ، روح من فی الملک فداه، به محمدحسن نجفی، که از علمای بزرگ و مشایخ کبیر محسوب بود، مرقوم فرموده‌اند که مضمون آن این است که به لسان پارسی ملیح مذکور می‌شود که: «ما مبعوث فرمودیم علی را از مرقد او و او را به الواح مبین به سوی تو فرستادیم و اگر تو عارف به او می‌شدی و ساجد بین یدی او می‌گشتی، هرآینه بهتر بود از عبادت هفتاد سنه که عبادت نموده‌ای و از حرف اول تو محمد رسول‌الله را مبعوث می‌فرمودیم و از حرف ثانی تو حرف ثالث را که امام حسن باشد. ولکن تو از این شأن محتجب ماندی و عنایت فرمودیم به آن که سزاوار بود.» انتهى. حال ملاحظهٔ بزرگی امر را نمایند که چه مقدار عظیم و بزرگ است؛ و آن علی که فرستاده‌اند نزد شیخ مذکور ملاً علی بسطامی بوده و دیگر ملاحظهٔ قدرت مظهر ظهور را فرمائید که به حرفی از اسم عباد خود، اگر بخواهد، جمیع هیاکل احدیه و مظاهر صمدیه را خلق فرماید و مبعوث نماید هرآینه قادر و محیط است." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 190)

حضرت اعلیٰ دربارهٔ جناب محمدجعفر گندم‌پاک کن می‌فرمایند، "در ارض صاد که به ظاهر اعظم اراضی است، در هر گوشهٔ مدرسهٔ آن لایحصری عبادی هستند که به اسم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهرگیری گندم‌پاک کن او قیص نقابت را می‌پوشد. این است سر کلام اهل بیت در ظهور که می‌گردد اسفل خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل خلق." (بیان فارسی، واحد 8، باب 14)

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب به خاندان جلیل گندم‌پاک کن فی نفسه گویای بزرگواری این عائلهٔ جلیله است:

"ای خاندان آن شخص جلیل، سرور این دودمان را هرچند لقب گندم‌پاک کن بود، ولی مقصود این حنطه نیست؛ گندمی است که حضرت آدم روضهٔ رضوان را بدان بفروخت. برکت آسمانی است و غذای رحمانی. آن بندهٔ الهی با ایمان کامل به ساحت نقطهٔ اولیٰ، حضرت اعلیٰ، روحی له الفدا، مثل یافت وقتی که شیخ محمدحسن نجفی، مجتهد شهیر، با یال و کوپال چون حاجی ملاً هادی از آن نور مبین و نبأ عظیم روی بتافت. این است که حضرت اعلیٰ، روحی له الفدا، می‌فرماید که شیخ محمدحسن محروم شد و گندم‌پاک کن محرم راز گردید؛ يجعلُ اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم. و ملاً هادی دولت‌آبادی خویش را از زمرهٔ علما می‌شرد و خویش را میزان حق و باطل می‌گاشت و بر منابر، چنانچه می‌دانید و عموم اهل اصفهان شاهد، تبری از حضرت اعلیٰ می‌کرد. ای اهل انصاف، ببینید چه خبر است. بر منابر تبری و در محافل خفیه، ازلی. با وجود این ادعای سروری اصفیاء. این عدم انصاف و فرط اعتساف از کجا. باری، الحمدلله علم حضرت مقصود در شرق و غرب پر موج و در ترک و

تاجیک و اروپ و افریک و هند و امریک شلیک یا بهاء‌الابهی بلند است رغماً عن أنفِ کُلِّ ملحد. این ساحران مهین را آرزو چنین که مقابلی به ثعبان مبین نمایند و این خفاشان را مقصد چنان که مهر درخشنده را پنهان کنند. هیئات هیئات به قول ملای رومی:

می‌بکوشم تا سرش پنهان کنم سر بر آرد چون علم کاینک منم

این علّقه مُضغَه‌ها، که به نفاق دعوی مذهب جعفری نمایند و خویش را از متعصب‌ترین شیعیان شمردند، به باطن زمزمه حزب بیان نمایند و ادّعی برتری بر دیگران. داوری دارم خدایا من که را داور کنم؟ احبّای الهی در میدان شهادت کبری علم یا بهاء‌الابهی بلند نمایند و این حزب چون به حفره خفا روند در کمال خوف و خشیت و حفظ تن تشکیک انجمن کنند و یکدیگر را ستایش نمایند. یکی به دیگری گوید که تو شیر ژبانی و دیگری گوید تو هُزُر بیانی و دیگر گوید تو فیل هندوستانی؛ اظهار شجاعت و بسالت نمایند. ولی در میدان امتحان چون روبهان ترسان و لرزان و هراسان و گریزان. ملاحظه کنید که رایت حقّ چگونه بلند است و همت باطل چقدر پست؛ و همین کفایت می‌کند. و علیکنّ البهء‌الابهی. عبدالبهاء عبّاس. 12 صفر 1339. حیفاً" (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 3، ص 203 / علّقه = خون بسته شده؛ مرحله دوم تکوین جنین / مُضغَه = قطعه گوشت؛ مرحله سوم از تکوین جنین)

نعمان و شاهنشاه کیانی

جمال مبارک در لوحی راجع به انقطاع به دو نفس از منقطعین اشاره دارند که هر دو کسوت سلطنت و امارت را به تن داشتند. بخشی از این لوح مبارک در مائده آسمانی، ج 4، ص 27 درج است. تمام لوح مبارک را می‌توان در مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 7، ص 83 و شماره 81، ص 59 یافت. بیان بسیار زیبایی است که می‌فرمایند، "انظر ثم اذکر النعمان الذی کان من اعزّ الملوک و من قبله أحدٌ من الکیان اذا تجلّت علی قلبهما شمسُ الإنقطاع ترکا ما عندهما و خرّجا عن بیتهما مقبلین الی العراء ما اطّلع بهما إلا الله العلیم." (مضمون: بنگر پس به یاد آور نعمان را که یکی از پادشاهان بزرگ بود و قبل از او یکی از پادشاهان کیانی موقعی که خورشید وارستگی بر قلب آنها تجلّی کرد آنچه را که داشتند رها کردند و از بیت خود خارج گشته به بیابان روی آوردند و کسی از آنها اطلاع نیافت مگر خداوند آگاه دانا.)

بعد داستان او را چنین ادامه می‌دهند که نعمان بر تخت حکمروایی اقلیم خود نشسته بود که یکی از کلمات علیای خود را به گوش او خواندیم. به اهتزاز آمد و در اندیشه و حیرت شد؛ سپس از خواب غفلت بیدار گشت. برخاست و با خود بگفت چه خیری وجود دارد در آنچه که امروز داری و فردا

دیگری مالک آن است. به این ترتیب او را بیدار کردیم و ما توانا هستیم. وقتی صبح شد و خورشید دیدم امرا دیدند تخت خالی است. در شگفت ماندند و به جستجو پرداختند تا آن که از یافتنش نومید گشتند. به خدا قسم اگر پرده از پیش چشم‌ها برگیریم همانطور که از جلوی دیدگان او کنار زدیم، مشاهده خواهی کرد که مردمان دنیا را رها کرده و هر آنچه را که آنها را از این افق منیر باز دارد ترک می‌کنند. خوشا به حال کسی که به نور انقطاع روشنی گیرد. او نزد خداوند از اهل سفینه حمرا است.

در رسالهٔ مدنیه هم نامی از نعمان بن منذر برده شده است و داستان معروف قوم یوس و یوم نعیم و داستان حنظله که البته با این نعمان که فرزند امرء القیس بوده هیچ ارتباطی ندارد. این نعمان در زمان بهرام گور مدّت سی سال در حیره سلطنت کرد. سپس راه زهد و پارسایی را در پیش گرفت و ترک تاج و تخت نمود. او همان است که قصر خورتق را ساخت و معمار قصر را که سَنَمار نام داشت برای آن که قصری مشابه آن برای کسی نسازد از بلندای قصر پایین افکند و ضرب‌المثل "جزای سَنَمار" برای کسانی که جزای نیکی را با بدی بدهند شهرت یافت.

مقصود از شاهنشاه یکانی که در لوح مبارک اشاره شده کیخسرو است که گویند در کوهی مخفی و غایب شده و در آخرالزمان ظاهر خواهد شد. حضرت عبداله‌آء در یکی از الواح می‌فرمایند، "اما زندگی جاوید؛ این نصیب حضرت شاه خسرو شد؛ یعنی حضرت شاه کیخسرو. همچنان که جانس زندگانی جاوید یافت نامش نیز حیات ابدیه یافت. این است که آوازه و صیت او جهانگیر گشت و الی الأبد باقی و برقرار است." (یاران پارسی، ص 154)

احتمالاً مقصود از رجعت کیخسرو ظهور جمال مبارک است. زیرا در لوحی به یکی از احباء می‌فرمایند، "ای خداجو، جهان‌آفرین را ستایش و پرستش کن که به بارگاهش راه یافتی و به درگاهش بار جستی و به یارانش پیوستی؛ کیخسرو گم‌گشته را یافتی و دلبر پرده‌نشین را هم‌نشین شدی. جوینده بودی پوینده شدی یابنده گشتی. ستایش کن و نیایش نما." (یاران پارسی، ص 344)

نگاه کنید به محاضرات، تألیف جناب اشراق خاوری، ج 2، ص 586 به بعد.

میرزا مصطفی و مَنْ مَعَهُ در لوح مبارک خطاب به ابن ذئب

در بخشی از لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی معروف به نجفی ذکری از شهدای این امر اعتراف صمدانی به میان آمده و به طور گذرا اشارتی نموده‌اند چه که جای تفصیل مطلب نبوده است. از آن جمله است میرزا مصطفی و من معه. (ص 54)

در لوح دیگری که در جلد هفتم مائده آسمانی درج شده از آنها به این ترتیب یاد شده: "ذیح ارض ن ر در ارض تا الّذی سمی بمیرزا مصطفی علیه بهاء الله الأبهی و نفوسی که با او بودند به کمال استقامت و منتهای رضا به مشهد فدا متوجه و اکیلل حیات را نثار قدوم مالک اسما و صفات نمود و این نفوس نفوسی هستند که رایگان جان را فدا نمودند." (ص 218)

ن ر در این لوح مبارک مخفف "نراق" و ارض تا به معنای "تبریز" است. آنها چهار نفر بودند. یکی جناب میرزا مصطفی نراقی، دیگری جناب شیخ احمد معموره‌ای خراسانی، دیگری میرزا علی نقی و چهارم جواد قزوینی ملقب به اسم الله جود.

جناب میرزا مصطفی نراقی، که شرح حالش در تذکرةالوفاء، ص 227 به بعد آمده است، از مؤمنان به حضرت اعلی بود. در بغداد به حضور جمال مبارک رسید و مأمور به خدمت در ایران شد و بار دیگر در استانبول یک مرتبه به حضور مبارک مشرف شد و مأمور خدمت در ایران گشت. داستانی گرفتاری او را حضرت عبداله‌بهاء چنین بیان فرموده‌اند:

"روزی که موکب مبارک از قسطنطنیه رو به ادرنه برخاست، آن شخص بزرگوار از ایران وارد گشت. فرصت نشد مگر یک دفعه به حضور مبارک رسید. بعد مأمور به مراجعت به ایران گشت. در چنین حالتی به شرف لقا فائز گردید. و چون به آذربایجان رسید در آنجا به تبلیغ پرداخت. شب و روز به حالت مناجات بود. تا آن که در تبریز جامی لبریز نوشید؛ شورانگیز گشت و از تبلیغ رستخیز برخاست. و چون جناب فاضل کامل و عالم نحریر شهیر حضرت شیخ احمد خراسانی به آذربایجان رسید، با آن شخص بزرگوار هم‌داستان شد و هم‌نغمه و هم‌آواز گشت. به درجه‌ای شور و وله احاطه نمود که چهاراً به تبلیغ پرداختند و اهل تبریز به ستیزه برخاستند.

فرّاشان تجسس آن نفوس مبارک نمودند. آقا میرزا مصطفی را یافتند. عوانان گفتند میرزا مصطفی زلف داشت، یقین این او نیست. فوراً کلاه برداشت و زلفها برون ریخت و گفت ببینید من خود او هستم. پس او را گرفتند و آن دو بزرگوار را نهایت ظلم و اذیت نمودند. عاقبت جام شهادت لبریز را در تبریز نوشیدند و به افق اعلی شتافتند. در قتل‌گاه آقا میرزا مصطفی رجا نمود که من را پیش از جناب شیخ شهید نمایم تا شهادت او را بنیم. در الواح مبارک ذکر بزرگواری آنان الی الابد باقی." (ص 228)

همسر و پسر میرزا مصطفی در عگا با جمال مبارک مسجون بودند و حضرت بهاءالله نام پسرش را به یادگار پدر "مصطفی" گذاشتند. او در زمان حضرت عبداله‌اء نقض عهد کرد و مطرود شد. (اسرارالآثار خصوصی، ج 5، ص 137-138)

و اما جناب شیخ احمد معموره‌ای به واسطهٔ قدمای احبای معمورهٔ نیشابور مؤمن شده بود و پسرش به نام ملا محمدباقر در تبریز شغل کتابفروشی داشت. شیخ احمد وارد تبریز شد و در خانهٔ وی به سر می‌برد و با سه نفر دیگر همراه در تبلیغ بود. صادق خان داروغهٔ بیگلریگی شبانه به امر حاکم، عزیزخان سردار، با جمعی سرباز و فرّاش به خانهٔ مزبور ریختند، اموال را غارت کردند و هر چهار نفر را دستگیر کرده دست بسته به دارالحکومه بردند و حبس کردند و پس از چندی شیخ احمد را با جناب میرزا مصطفی به شهادت رسیدند و این واقعه مربوط به سال 1283 هـ ق بود. جناب میرزا علی نقی نیز که از احبای معمورهٔ نیشابور بود به شهادت رسید. ولی جواد قزوینی مبلغی پول که پرداختی احبّاءالله به عنوان حقوق الله بود همراه داشت و همان را به صورت رشوه به عوانان داد و جان سالم به در برد. او در زمان حضرت عبداله‌اء نقض عهد کرد.

جناب سمندر دربارهٔ جناب میرزا مصطفی، جناب شیخ احمد معموره‌ای و جناب ملا علی نقی معموره‌ای نوشته‌اند، "تا نفس آخرین به محبت و ذکر جمال قدم جلّ ثنائیه مشتعل و ناطق و این هر سه نفر را این عبد افقر در قزوین خدمتشان رسیده بودم و هر یک کوه استقامت و دریای جذب و محبت بودند." (تاریخ سمندر، ص 224)

(نگاه کنید به لثالی درخشان، ص 168 / محاضرات، ج 1، ص 336 / قاموس لوح شیخ، ص 901)